



هزاران کشته و بی‌خانمان حاصل اقدامات نظامی و تروریستی آمریکا در جهان

نگاهی به دخالت‌های نظامی، تروریستی و کودتاهای آمریکا در جمهوری دومینیک، کوبا، اندونزی، شیلی و یونان نشان می‌دهد دهها هزار کشته...

نگاهی به دخالت‌های نظامی، تروریستی و کودتاهای آمریکا در جمهوری دومینیک، کوبا، اندونزی، شیلی و یونان نشان می‌دهد دهها هزار کشته، زخمی و بی‌خانمان حاصل دخالت آمریکا در این کشورها بوده است. به گزارش فارس، "ویلیام بلوم"، تاریخدان آمریکایی، فعال سیاسی و منتقد سیاست‌های خارجی آمریکا است؛ این نویسنده در کتاب "کشتار امید" (killing hope) به شرح مداخلات مختلف آمریکا و سازمان سیا، اعم از نظامی، تروریستی، چنگ روانی و غیره در تقریباً 70 کشور مختلف از زمان جنگ جهانی دوم تا آخرین ویراست کتاب در سال 2004 پرداخته است؛ لحن جالب و علمی نویسنده، بسیاری از فعالان سیاسی و نویسندگان آمریکا از جمله "نوام چامسکی"، "گور ویدال"، "الیور استون"، "دکتر هلن کالدیکات" و غیره را به تحسین این نویسنده و تلاش‌های شجاعانه او برای پرده برداشتن از حقایق واداشته است. قصد داریم در بخش‌های مختلف این نوشتار، به صورت فهرست‌وار بعضی از کشورهایی که در این کتاب در مورد اقدامات تروریستی آمریکا و سازمان سیا در آنها صحبت شده است را ذکر کنیم. در بخش اول و دوم این مقاله به کشورهای چین، ایتالیا، یونان، فیلیپین، کره جنوبی، آلبانی، آلمان، ایران، اندونزی، گوینا، ویتنام، کنگو و برزیل پرداختیم. در قسمت سوم و آخر این گزارش دخالت‌های تروریستی، نظامی و روانی آمریکا در جمهوری دومینیک، کوبا، اندونزی، شیلی و یونان را از نظر می‌گذرانیم.

* دولت "جان اف کندی فقط از دیکتاتوری‌های نظامی حمایت می‌کرد

– جمهوری دومینیک؛ 1933-66

در فوریه ی سال 1963 "جووان بوش" به عنوان اولین رئیس جمهور برگزیده ی دموکراتیک از سال 1924 به بعد در جمهوری دومینیک به قدرت رسید. در این مقطع دولت ضد کمونیستی "جان اف کندی" با این اتهام مواجه بود که آمریکا فقط دیکتاتوری‌های نظامی را پشتیبانی می‌کند. دولت "جووان بوش" مدت ها یک "ویترین دموکراسی" تلقی می شد که با "فیدل کاسترو" شباهت داشت. وی اندکی قبل از ورود به عرصه قدرت در "واشنگتن" تحت معالجه قرار گرفت.

* "جووان بوش" برنامه های اصلاحات ملی فراوانی در دستور کار داشت

"جووان بوش" عقاید قابل احترامی داشت. وی طرفدار اصلاحات ارضی، مسکن با اجاره بهای پایین، ملی سازی معتدل کسب و کارها، سرمایه گذاری خارجی منوط به عدم استثمار بیش از حد کشور و هر سیاست دیگری بود که جزئی از برنامه هر رهبر لیبرال جهان سومی (که در راه تغییرات اجتماعی مصمم است) تلقی می شد. وی همچنین در مورد آزادی های مدنی عزم جدی داشت؛ کمونیست ها یا هر گروه دیگری با این برچسب ها، تا زمانی که واقعا قانون را نقض نکرده بودند نباید مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند.

* ناخشنودی مقامات آمریکایی از برنامه های "جووان بوش" و برکناری وی

تعدادی از مقامات آمریکایی و اعضای کنگره ناخرسندی خود را از برنامه های "جووان بوش"، و البته موضع استقلال وی از آمریکا اعلام داشتند. "اصلاحات ارضی" و "ملی کردن" همواره از مسایل حساس برای "واشنگتن" محسوب می شود، مقولاتی که می توانند "سوسیالیسم خزنده" را شکل دهند. "بوش" در بسیاری از مطبوعات آمریکایی مورد انتقاد قرار گرفت. در سپتامبر، چکمه های نظامیان بر زمین کوفته شد و "بوش" کنار زده شد. آمریکا که می توانست یک کودتای نظامی را در آمریکای لاتین با نشان دادن چراغ قرمز متوقف کند، واکنشی نشان نداد.

19 ماه بعد، شورش در گرفت که هدف آن باز گرداندن "بوش" به قدرت بود. اما آمریکا 23000 نیروی نظامی برای مقابله با آن روانه کرد.

* "کوبا" تهدیدی جدی از جهت تبدیل شدن به الگویی مناسب در آمریکای لاتین بود

– کوبا؛ 1959 تاکنون

"فیدل کاسترو" در اوایل سال 1959 به قدرت رسید. در یکی از جلسات "شورای امنیت ملی" آمریکا در 10 مارس 1959 موضوع امکان به قدرت رساندن دولتی دیگر در کوبا مطرح شد. متعاقباً 40 سال حملات تروریستی، بمب گذاری، حملات نظامی تمام عیار، تحریم، آمبارگو، انزوا، سوء قصد و ... سهم کوبا بود. کوبا "انقلابی ناخوشدونی" انجام داده بود؛ تهدیدی بسیار جدی از جهت تبدیل شدن به الگویی مطلوب در آمریکای لاتین.

* دنیا نمی تواند تصور کند کوبا بدون دخالت آمریکا چه وضعی می توانست داشته باشد

غم انگیز ترین بخش ماجرا آن است که دنیا نمی تواند تصور کند اگر کوبا به حال خود گذاشته می شد، اگر مدام زیر فشار سلاح و تهدید به حمله نبود، اگر اجازه می دادند بدون مزاحمت کنترل اوضاع را بدست داشته باشد، چه کشوری می توانست بسازد. در این سرزمین ایده آل ها، بصیرت و استعداد موج می زد. اما هرگز نخواهیم دانست. و این فرض می توانست ایده آل باشد.

– اندونزی؛ 1965

* کمک آمریکا به کنار زدن "سوکارنو" و کودتای "ژنرال سوهارتو" و متعاقبا قتل عام وحشیانه

یک سری وقایع پیچیده، شامل یک کودتای برنامه ریزی شده، یک ضد کودتا که ردپای آمریکایی ها در آن ها به چشم می خورد، منجر به خلع "سوکارنو" از قدرت و جایگزینی او در یک کودتای نظامی به رهبری "ژنرال سوهارتو" شد. "نیو یورک تایمز"، قتل عامی که متعاقب این کودتا (از کومنیست ها، طرفداران کومنیست ها، افراد مشکوک به کومنیست بودن، و طرفداران افراد مشکوک به کومنیست بودن، و غیر از این ها) به راه افتاد را "یکی از وحشیانه ترین سلاخی های دسته جمعی تاریخ سیاسی مدرن" لقب داد. تخمین ها حاکی از کشته شدن نیم میلیون نفر در چند سال نخست و افزایش این تعداد در سال های بعد است.

سفارت آمریکا فهرستی طولانی از افرادی که باید کشته می شدند تهیه کرده بود

بعدها معلوم شد که سفارت آمریکا فهرست اسامی 5000 نفر از عاملین "کومنیسم" (از رده های بالا تا اصناف روستایی) راتهییه نموده و به ارتش داد، که این افراد شناسایی و کشته شدند. آمریکایی ها نام افرادی از لیست یاد شده که کشته یا دستگیر می شدند را علامت می زدند. یک دیپلمات آمریکایی در این باره می گوید: "این حقیقتا کمک بزرگی به ارتش بود. آن ها احتمالا خیلی از مردم را کشتند، و دست های ما به خون زیادی آلوده است؛ اما این خیلی هم بد نیست. لحظاتی هستند که باید شدت عمل به خرج دهید".

– شیلی؛ 1964-73

* "آلنده" بدترین گزینه ممکن برای آمریکایی ها بود

"سالوادور آلنده" بدترین سناریوی ممکن برای "واشنگتن" امپریالیستی بود. او تنها می توانست یک درجه بدتر از یک مارکسیست مستقر در قدرت باشد؛ فردی که به قانون اساسی افتخار می کرد و به طور روز افزون محبوب می شد. این امر ستون های برج ضد کومنیستی را به شدت لرزاند؛ دکترینی که نتیجه چندین دهه تبلیغ بود، مبنی بر این که کومنیست ها فقط از راه زور و فریب می تواند به قدرت برسد، و این که آن ها فقط از طریق ترور و شستشوی مغزی می توانند قدرت را حفظ کنند.

* کارشکنی در انتخابات، بی ثبات کردن دولت و کودتای نظامی، هدیه آمریکا به آلنده

بعد از کارشکنی در تلاش های انتخاباتی "آلنده" در سال 1964 و ناکامی در سال 1970، علیرغم تلاش های گسترده، سازمان جاسوسی آمریکا ("سیا") و سایر بخش های دستگاه سیاست خارجی آمریکا از هیچ عملی برای بی ثبات کردن دولت "آلنده" در سه سال آتی فروگذار نکرد، و توجه ویژه ای به ایجاد تنش نظامی در شیلی داشت. سرانجام در سپتامبر 1973، در حالیکه "آلنده" در بستر مرگ بود، ارتش دولت را سرنگون کرد.

* در جریان حوادث پس از کودتای شیلی، هزاران نفر کشته و شکنجه و ناپدید شدند

آن ها به مدت یک هفته های درهای کشور را به روی دنیای خارج بستند در حالی که تانک ها در خیابان پرسیه می زدند و سربازان درب منازل را می شکستند؛ در استادیوم ها صدای مهیب اعدام به گوش می رسید و اجساد مردگان در خیابان ها انباشته و بر روی رودخانه ها غوطه ور بودند؛ شکنجه گاه ها پر رونق شده بودند؛ کتاب هایی که بوی توطئه می دادند در آتش ریخته می شدند؛ سربازان شلوار زنان را شکافته و فریاد می زدند "در شیلی زنان لباس زنانه می پوشند!"؛ فقرا به وضع طبیعی خود بازگشتند؛ و مالکین دنیا در "واشنگتن" و راهروهای مالی جهان محاسبات خود را انجام می دادند. در نهایت، بالغ بر 3000 نفر کشته و هزاران تن دیگر مورد شکنجه قرار گرفته یا ناپدید شدند.

– یونان؛ 1964-74

* کودتای 1967 در یونان به کمک آمریکا به بهانه حفظ کشور از خطر کمونیسم

کودتای نظامی در آوریل 1967 رخ داد، درست دو هفته پیش از آن که تبلیغات برای انتخابات ملی آغاز شود؛ انتخاباتی که گمان می رفت رهبر لیبرال کهنه کار، "جورج پاپاندرو" را باز به مسند نخست وزیری برگرداند. "پاپاندرو" در فوریه 1964 با اکثریت آشکار در انتخابات تاریخ یونان نوین برگزیده شده بود. دسیسه های موفق برای برکناری وی فوراً پی ریزی شد؛ تلاش مشترک "دادگاه سلطنتی" ("Royal Court")، ارتش یونان، ارتش آمریکا و "سیا" مستقر در یونان آغاز شد. به دنبال کودتای 1967، حکومت نظامی سنتی، سانسور، بازداشت، ضرب و شتم، شکنجه، و قتل رواج یافت بطوریکه شمار قربانیان در ماه نخست به حدود 8000 رسید. این ها توأم با اعلامیه ی سنتی معروفی بود تا کشور را از خطر "تسلط کمونیسم" حفظ کنند. قرار بود فساد و تاثیرات مخرب از زندگی یونانیان زدوده شود. چیزهایی از قبیل دامن های کوتاه، موی بلند و روزنامه های خارجی. مراقبت کلیسا از جوانان نیز حالت اجباری گرفت.

* شکنجه ی مردم یونان با تجهیزاتی که آمریکا تامین می کرد

اما شکنجه گری، به مدت هفت سال کابوس دائمی یونان شده بود. "جیمز پکت"، وکیل آمریکایی که از طرف سازمان "عفو بین الملل" به یونان اعزام شده بود، در سال 1969 می نویسد: "خوش بینانه ترین تخمین ها حاکی از آن هستند که بیش از ۲۰۰۰ نفر از مردم (غالباً به مخوف ترین شکل ممکن) با وسایلی که آمریکا آن ها را تامین می کرده است، شکنجه شده اند".

* تهدید زندانیان یونانی به عدم همکاری با کمونیست ها توسط یک بازپرس سابق این کشور

"بکت" چنین گزارش می کند: صدها تن از زندانیان به سخنرانی کوتاه "بازپرس باسیل لامبرو" گوش فرا داده اند، که پشت میز خود می نشست و نماد کمک آمریکایی ها که به رنگ قرمز، سفید و آبی بود را نمایش می داد. او سعی داشت به زندانیان بیهودگی مقاومت را ثابت کند و می گفت: خودتان را مضحکه نکنید، هیچ کاری از شما ساخته نیست. دنیا به دو بخش تقسیم شده است. کمونیست ها در آن سو هستند و در این سو دنیای آزادی است. روسیه و آمریکا و دیگر هیچ. ما با کدام هستیم؟ آمریکایی ها. در پشت من دولت است، در پشت دولت هم "ناتو" و در پشت "ناتو" آمریکاست؛ نمی توانید با ما بجنگید. چون ما آمریکایی هستیم.

پسر "پاپاندرو" خواهان باقی ماندن در اردوگاه آمریکایی ها

"جورج پاپاندرو" ابداً رادیکال نبود. وی از ضد کمونیست های لیبرال به شمار می رفت. اما پسرش "آندریاس" که کمی با سیاست های پدرش چپ بود خواستار بیرون آوردن یونان از "جنگ سرد" بود و البته خواهان باقی ماندن در "ناتو" و یا دست کم قرار داشتن جزء اقمار آمریکا.